

پروین داداندیش^۱

پانزده سال از فروپاشی شوروی و تشکیل فدراسیون روسیه می‌گذرد و این کشور با تحولات راهبردی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رو به رو بوده است. با توجه به شرایط خاص روسیه، تحولات هنوز ادامه دارد و آن را می‌توان «دوره گذار» دانست. سیاست‌های این کشور در دوره‌های مختلف در معرض چالش‌های عمده‌ای قرار داشته است، از این رو تحت تأثیر دیدگاه‌های متفاوت نظریه‌پردازان و سیاستمداران آن کشور، شاهد تغییر جهت‌هایی در سیاست‌های راهبردی روسیه و به تبع آن عملکرد مجریان این کشور بوده‌ایم. سیاست‌های راهبردی هیچ کشوری را نمی‌توان فارغ از واقعیت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترسیم کرد. با گذشت زمان و سیر تحولات، این باور در میان سیاستمداران، نخبگان و حتی مردم روسیه رشد یافته است که این کشور می‌باید در پی کسب جایگاه، نفوذ و منافع گذشته خود در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. در این مقاله به منظور تبیین منافع روسیه در آسیای مرکزی و سیاست روسیه در این منطقه، به بررسی روند تکوین سیاست خارجی روسیه در سالهای گذشته و تشریح دیدگاه‌های مؤثر در سیاست خارجی و داخلی این کشور که زمینه‌های گسترش نفوذ روسیه به جماهیر سابق اتحاد شوروی در قالب «دکترین مونروئه روسی» را فراهم ساخته، خواهیم پرداخت.

۱. میراث گذشته

یکی از اهداف و کارکردهای اصلی رهبری اتحاد شوروی، همانند هدفی که در ساختارهای سیاسی این کشور وجود داشت، هدایت و اجرای سیاست اقتصادی - اجتماعی و مدیریت اقتصادی واحد در سراسر کشور بدون توجه به تواناییهای آنها بود. ضمن آنکه کلیه فعالیتهای کلیدی در دست روس‌ها بود. به هم پیوستگی جمهوری‌ها، وظایف و کارکردهای مشخصی را در برابر هر یک از آنان قرار داده بود. وظیفه جمهوری‌های غیر اسلاو، تولید کالا و تبادل اقتصادی با دیگران بود. این کشورها در

۱. دکتر پروین داداندیش محقق مسایل آسیای مرکزی و قفقاز است.

ارتباط با کارهای زیربنایی و صنعتی، بر اساس امکانات و شرایط محلی خود در سازمان اقتصادی ملی ایفای نقش می‌کردند. همهٔ جمهوری‌ها در اجرای برنامه‌های اقتصادی سراسری بخشی از فعالیت‌ها را انجام می‌دادند. هیچ‌یک از آنها بدون اقدام مشترک با یکدیگر قادر به ایفای نقش خود نبودند.

در دهه ۱۹۶۰ مفهوم اقتصاد یکپارچه بیشتر مورد توجه قرار گرفت. یکپارچه‌سازی اقتصادی جمهوری‌ها در یک مجموعه ملی از طریق توسعهٔ پیوندهای اقتصادی در میان جمهوری‌ها و توسعهٔ زیرساخت‌ها و سیستم‌های اقتصادی سطح اتحاد تحقق یافت. حمل و نقل، ارتباطات، تأمین انرژی تجهیزات فنی و مادی، تجارت و واردات و صادرات، شبکه‌های توزیع آب و برق، جریان پول و قیمت‌گذاری و مالیهٔ متمرکز این همبستگی‌ها را تقویت می‌کرد. مناطق و جمهوری‌های مختلف تحت تأثیر ملاحظات اقلیمی و منابع خود ایفای نقش می‌کردند و برای تأمین نیازهای خود به دیگر جمهوری‌ها و از همه مهمتر به روسیه وابسته شده بودند. در مجموعهٔ اقتصادی یکپارچه اتحادیه شوروی پیچیده‌ترین شرایط در آسیای مرکزی قرار داشت. این منطقه از نظر اقتصادی از عقب‌مانده‌ترین بخش‌های اتحاد شوروی به شمار می‌رفت.

منابع انرژی در حوزه خزر شرایط دو کشور قزاقستان و ترکمنستان را متفاوت از بقیه کشورهای آسیای مرکزی ساخته بود. براساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۱، آخرین سال حاکمیت نظام کمونیستی، سهم مبادلات تجاری در میان جمهوری‌ها در مقایسه با تولید ناخالص داخلی آنها در مقایسه با اتحادیه اروپا ۲۹ درصد بیشتر بود.^(۱) این آمار بیانگر توفیق اتحاد شوروی و برنامه‌ریزان اقتصادی - سیاسی آن در یکپارچه‌سازی اقتصادی جمهوری‌ها بود. تخصصی شدن اقتصادهای منطقه و از میان رفتن تنوع تولید روندی بود که از قبل از حاکمیت کمونیسم در آسیای مرکزی آغاز شده بود و اجرای برنامه‌های نوسازی کمونیستی تنها به آن شدت بخشید.^(۲)

در سال ۱۹۹۱ جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از سوی رهبران تعدادی از جمهوری‌های شوروی تشکیل شد. از نظر اقتصادی این جمهوری‌ها با وجود اقتصاد تک‌بُعدی و تک محصول و وابستگی به یکدیگر و مرکز و همچنین تحت تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی این منطقه و به‌ویژه محصور بودن برخی از آنها در خشکی، در شرایط جدیدی قرار گرفتند. برخلاف انتظار، فروپاشی شوروی در سالهای ابتدایی نه تنها مشکلات اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی را کاهش نداد، بلکه سبب شدت یافتن وخامت امور اقتصادی نیز شد. روند تحولات اقتصادی پس از فروپاشی شوروی بیشترین سهم را در احیای تمایلات همگرایی در آسیای مرکزی ایفا کرد و تأثیر دیگر این گرایش به تضعیف حاکمیت‌های سیاسی آسیای مرکزی در قبال تمایلات مسکو، آسیب‌پذیری آنها بوده است.

ساختارهای اقتصادی برجای مانده از دوران اتحادشوروی، به رغم فروپاشی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی نظام کمونیستی، تأثیرات نافذ خود را در منطقه برای سالها تداوم بخشید. میراث همبستگی‌های منطقه‌ای موجب شد تا روند تحقق استقلال کامل با کندی پیش رود. بروز احساسات ملی‌گرایانه در روسیه و توجه این کشور به «خارج نزدیک» در سیاست‌های داخلی و خارجی خود، در روابط این کشور با آسیای مرکزی نیز تأثیر جدی داشته است.^(۳) می‌توان گفت منافع ملی روسیه در تجدید همگرایی اقتصادی و سیاسی و استراتژیک در منطقه CIS نهفته است، ولی اقتصادهای ضعیف کشورهای این منطقه و نگرانی‌های مردم، نخبگان و رهبران این جمهوری‌ها از وابستگی انحصاری به روسیه و ترس از آینده، به نوبه خود روند همگرایی مجدد میان آنها را دشوار می‌سازد.

۲. وضعیت فدراسیون روسیه در منطقه پس از فروپاشی

از منظر جغرافیا، هر چند که فدراسیون روسیه حدود پنج میلیون کیلومتر مربع از شوروی سابق کوچکتر است، مع‌هذا این کشور با وسعت ۱۷,۰۷۵,۰۰۰ کیلومتر مربع هنوز

بزرگترین کشور جهان محسوب می شود و وسعت آن حدود دو برابر ایالات متحده آمریکا است. از لحاظ موقعیت جغرافیایی، بیش از دو سوم سرزمین فدراسیون روسیه در شمال مدار ۵۰ درجه قرار گرفته است. بخشهای معتدل تر در ناحیه قفقاز جنوبی و سواحل دریای سیاه و سواحل بالتیک اینک جزو فدراسیون روسیه نمی باشند و لذا به رغم اینکه روسیه سرزمین وسیعی در اختیار دارد، به علت شرایط آب و هوایی بسیار سرد که درجه حرارت متوسط سالانه در بیش از ۷۰ درصد سرزمین آن پایین تر از صفر می باشد؛ از لحاظ کشاورزی بادشواری هایی روبروست و ناچار هر سال بخش مهمی از غلات مورد نیاز خود را از خارج وارد می کند.

از نظر منابع معدنی، شوروی سابق یکی از غنی ترین کشورهای جهان محسوب می گردید و در تولید نقره، سنگ آهن در جهان مقام اول و در تولید طلا، الماس، مس، روی، سرب، کروم و نیکل در جهان دارای مقام دوم بود.^(۴) فدراسیون روسیه هنوز بخش های عمده ای منابع مذکور را در اختیار دارد و در تولید طلا، پلاتین، نیکل و عرضه الوار و چوب نقش تعیین کننده ای در بازارهای جهانی ایفا می نماید. شاید در میان منابع معدنی روسیه منابع نفت و گاز آن از اهمیت راهبردی بیشتر برخوردار باشد در حدود پنج درصد ذخایر شناخته شده نفت و یک سوم ذخایر گاز جهان در قلمرو فدراسیون روسیه قرار دارد.^(۵)

از لحاظ جمعیت نیز نکات قابل ملاحظه ای وجود دارد. جمعیت ۱۴۸ میلیون نفری فدراسیون روسیه تقریباً ۶۰ درصد جمعیت شوروی سابق است. مع هذا، این جمعیت از ترکیب منسجم تری برخوردار شده است و اینکه ۸۱/۵ درصد سکنه فدراسیون روسیه از تبار روس می باشند. بزرگترین اقلیت قومی در فدراسیون روسیه یعنی تاتارها فقط ۴ درصد جمعیت را تشکیل می دهند. مسئله مسلمانان در روسیه که جمعیت آنها بالغ بر ۲۰ میلیون نفر می گردد با توجه به اینکه این جمعیت از همبستگی مذهبی کشورهای مسلمان جهان و به ویژه همسایگان روسیه در جنوب این کشور برخوردارند، واجد اهمیت می باشد. با اوج گرفتن بحران در قفقاز شمالی نگرانی های روسیه از اسلام گرایی و آنچه «وهابی گری» نامیده اند، افزایش یافته است.

در بررسی جغرافیایی روسیه و مقایسه آن با شوروی سابق با حذف جمهوری‌های بالتیک، سواحل روسیه محدود به بندر کالینین‌گرا^(۶) شده و اینک ارتباط این منطقه محصور از طریق زمینی با روسیه و فقط از طریق لهستان و یا لیتوانی میسر است. در حوزه دریای سیاه نیز در پی استقلال اوکراین، روسیه برای تأمین و حفظ ناوگان دریایی خویش به بندر سواستوپل و سایر پایگاه‌های دریایی اوکراین در دریای سیاه براساس ترتیبات توافق شده با آن کشور متکی است.

در جنوب، پس از استقلال جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی، روسیه دیگر دارای مرزهای زمینی با ترکیه، ایران و افغانستان نمی‌باشد. به عبارت دیگر، اینک کشورهای تازه استقلال یافته در قفقاز جنوبی میان روسیه و منطقه حساس خاورمیانه حائل گردیده‌اند.^(۷) از سوی دیگر، منابع عمده انرژی در حوزه دریای خزر و تمایل گسترش نفوذ آمریکا در منطقه نیز می‌تواند بار دیگر اصطلاح «بازی بزرگ» را در سیاست تقابل روسیه با نفوذ قدرت‌های غربی به وجود آورد.

در مورد چگونگی حفظ وحدت و یکپارچگی روسیه و به‌طور کلی رابطه مرکز و پیرامون، نظرات و گرایش‌های مختلفی وجود داشته است. برخی در روسیه توطئه و تهدیدات خارجی را متوجه وحدت روسیه تلقی می‌نمایند. در این ارتباط نظر زیگنیو برژینسکی مبنی بر اینکه روسیه باید تبدیل به یک کنفدراسیون ضعیف شامل «روسیه اروپایی»، «جمهوری سибیری» و «جمهوری خاور دور» شود، با واکنش ملی‌گرایانه در روسیه مواجه گردید گروهی نیز از سرزمین فدراسیون روسیه تحت عنوان «تمدن روسی اوراسیایی» دفاع می‌کنند.^(۸) با وصف فوق، تمایلات جدایی طلبی در برخی مناطق ظهور و بروز می‌نماید. در یک نظرخواهی در جمهوری‌ها ۳۴ تا ۵۳ درصد افراد معتقد بودند که مرکز بیش از آنچه به آنها می‌دهد از آنها دریافت می‌کند. درباره روابط مرکز و پیرامون از لحاظ نظری چهار حالت برای آینده روسیه پیش‌بینی شده است:

الف) تجزیه روسیه به کشور و مناطق مستقل: این حالت ممکن است در وضعیت ضعیف بودن مرکز و عدم تمکین صاحبان قدرت محلی از قوانین فدرال روی دهد. بحران در قفقاز شمالی یکی از این تهدیدات به شمار می‌رود و احتمال سرایت آن به سایر مناطق وجود دارد. ب) تمرکزگرایی در فضای روسیه: در این حالت تشکیلات اداری به صورت عمده‌ای اعاده و حقوق مناطق به شدت محدود می‌گردد.

ج) حفظ شرایط کنونی: حالت رکود تداوم می‌یابد و مناطق اتکای خود را درباره امور مهم به مرکز قطع می‌نمایند و مرکز کنترل خود را بر بسیاری از روندهای سیاسی و اقتصادی از دست خواهد داد.

د) ایجاد یک سیستم فدرال متوازن: این امر مستلزم اصلاحاتی موفق می‌باشد و ضمن اینکه قدرت فدرال بر ترس خود از جدایی طلبی مناطق فائق می‌گردد، مناطق نیز اعتماد خود را نسبت به مرکز باز می‌یابند.

۳. رویکردهای کلان در سیاست خارجی روسیه

در پی فروپاشی شوروی و تشکیل فدراسیون روسیه دیدگاه‌های مختلفی در زمینه سیاست‌های راهبردی روسیه با توجه به شرایط نوین بین‌المللی ارائه شده است. در روسیه دیدگاه همگرایی در درجات متفاوتی قرار می‌گیرد. آتلانتیک‌گرایان به نزدیکی با غرب و یکپارچگی در اقتصاد جهانی توجه می‌کنند، در حالی که در نگاه اوراسیاگرایان جدید روسیه، منافع ژئوپلتیک آن مورد تأکید قرار می‌گیرد. لذا اهمیت «خارج نزدیک» و ضرورت توسعه روابط نزدیک و احیای یکپارچگی با آن به یکی از مباحث اصلی سیاست خارجی روسیه تبدیل گردیده است که در زیر به اختصار به آنها اشاره می‌شود و به تبع آن رویکردهای روسیه نسبت به آسیای مرکزی نیز تشریح خواهد شد.

۳-۱- دیدگاه اوروآتلانتیک‌گرایی: این دیدگاه توسط آندره کوزیرف وزیر

امور خارجه سابق روسیه و جمعی از مشاورین وی در وزارت خارجه دنبال می‌شد و در هیأت وزرا نیز هوادارانی چون «ایگور گایدار» داشت. به‌طور کلی این دیدگاه و سیاست‌های آن در یک دوره شش ساله از حمایت کلی آقای یلتسین رئیس جمهور وقت روسیه برخوردار بود و شاید تنها انتقاد آقای یلتسین از رویکرد مذکور نسبت به سیاست‌های اتخاذ شده کوزیرف در قبال ایران، عراق، ژاپن و بازگرداندن احتمالی جزایر کوریل بود که نهایتاً کوزیرف مجبور به تغییر این سیاست‌ها شد.^(۹)

مبانی تفکر این دیدگاه عبارتند از:

الف) اولین و شاید اساسی‌ترین پایه این دیدگاه، پررنگ شدن نقش ملاحظات داخلی در شکل‌گیری سیاست خارجی است. از نظر معتقدان به این دیدگاه، نه تنها سیاست خارجی و داخلی به یکدیگر مربوط و وابسته‌اند، بلکه ملاحظات داخلی و اصلاحات اقتصادی روسیه، با شکل‌گیری سیاست مناسب محقق خواهد شد. لذا مهمترین نقش سیاست خارجی روسیه، ایجاد نوعی روابط خارجی است که تصویر روسیه را متمدن‌تر، دموکراتیک و بارویکرد اقتصادی لیبرال نمایش دهد.

ب) منطقی‌ترین روشی که روسیه می‌تواند برای رسیدن به اهداف خود در پیش گیرد، پیوستن به «گروه هفت» می‌باشد. روسیه تنها با کنار گذاشتن ایدئولوژی‌های گذشته قادر است به این گروه ملحق شود... در این صورت ارزش‌های دموکراتیک غربی، اصول منشور ملل متحد، بیانیه هلسینکی (منشور کنفرانس امنیت و همکاری اروپا) و منشور پاریس در زمینه حقوق بشر می‌باید به عنوان اساس ترکیب‌بندی سیاست خارجی روسیه به کار گرفته شوند.

تنها راه‌حل موجود برای حمایت از اقلیت‌های روس ساکن جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی تبعیت از این اصول غربی است. آندره کوزیرف در نطق خود در دانشگاه کلمبیا اظهار داشت: «آنچه مهم است این که «فرمول ۷+۱» را کنار بگذاریم و به طرف «فرمول ۸» حرکت کنیم. روسیه در صدد اتحاد با ایالات متحده و غرب است.»^(۱۰)

ج) روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ اما متعارف باقی خواهد ماند. مفهوم «قدرت متعارف» دلالت بر این امر دارد که روسیه خواهان مقام ابرقدرتی نیست و خواسته‌های استعمارگرانه ندارد. مکتب «اوروآتلانتیک‌گرایی» پشتیبان یک جهان چندقطبی است و با تک‌قطبی بودن آن مخالف می‌باشد. مفهوم نظری آن، این است که روسیه به عنوان یک دولت «ادامه‌دهنده» در نظر گرفته شده و نه یک دولت «جانشین».^(۱۱)

د) این قدرت «متعارف»، «ادامه‌دهنده» و «متمدن» از نظر جغرافیایی، هم در آسیا و هم در اروپا واقع است و با داشتن خصوصیات اوراسیایی، به عنوان پل ارتباطی اروپا و آسیا عمل می‌کند. نتیجتاً نقش روسیه به عنوان یک دولت اوراسیایی، منفعل و ایستا نیست، بلکه دولت مدرنی است که با تغییرات و تحولات مختلف منطقه‌ای و جهانی همراهی می‌کند.^(۱۲) این روسیه مدرن همچنین می‌تواند ضمن متحول شدن خود، «جناح آسیایی» بخش اوراسیایی را به اوروآتلانتیکی تبدیل سازد. دولت‌های رشد نیافته آسیای مرکزی با تلاش روسیه عضوی از «خانواده اوروآتلانتیکی» خواهند شد. دولت ادامه‌دهنده که اکنون متمدن و متعارف نیز هست، به عنوان عاملی جهت متحول کردن بخش آسیای مرکزی عمل خواهد کرد. مکانیسم مهم این تحول، حضور فعالانه آسیای مرکزی و روسیه در فرآیند کنفرانس امنیت و همکاری اروپای جدید (OSCE) و گسترش یافته است.

ه) فرصت‌های تاریخی که روسیه به واسطه نداشتن دشمن برای اولین بار در تاریخ خود به دست آورده، تضمین‌کننده امنیت در مکتب اوروآتلانتیک‌گرایی می‌باشد.

سرگئی استانکویچ، مشاور سیاسی سابق بوریس یلتسین، «اورو آتلانتیک‌گرایی» را تحت تأثیر عقاید زیر می‌داند: اروپایی شدن؛ به‌طور سازمان یافته به عنوان بخشی از اقتصاد جهانی مطرح شدن؛ به هشتمین عضو «گروه هفت» تبدیل شدن؛ و آلمان و ایالات متحده را به عنوان دو عضو برجسته اتحاد آتلانتیک مورد تأکید قرار دادن. به اعتقاد وی همه اینها برای روسیه نوعی اعتبار و منزلت به حساب می‌آید.^(۱۳)

بنابر دیدگاه فوق، دو جزء تشکیل دهنده سیستم امنیتی روسیه عبارتند از: - شراکت (یا اتحاد احتمالی) با ایالات متحده و اروپا از طریق خلع سلاح در یک سیستم امنیتی که از «ولادی وستوک» تا «ونکوور» ادامه دارد.

- سیستم امنیتی کلی CIS که در آن روسیه نقش مهمی ایفا می‌کند، در منشور دولتی و مشارکت روسیه-آمریکا که در هفدهم ژوئیه ۱۹۹۲ در واشنگتن به امضا رسید بر این امر تصریح شده است که سیستم امنیتی CIS بخشی از سیستم جهانی خواهد بود.^(۱۴)

و) تهدیدات اساسی روسیه از دیدگاه «اوروآتلانتیک‌گرایی» شامل دو منبع اساسی خطر می‌باشد که به یکدیگر وابسته هستند. اولین منبع، کشمکش‌های منطقه نژادی - ملی می‌باشد که ممکن است امنیت ۲۵ میلیون روسی ساکن در جمهوری‌های دیگر را به مخاطره بیندازد؛ کشمکش‌هایی که احتمالاً کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را نیز در بر می‌گیرد و مداخله روسیه را ایجاب می‌نماید.

دومین منبع تهدید، «گروه‌رادیکال اسلامی» هستند که هم در روسیه و هم در آسیای مرکزی تا حد زیادی گسترش پیدا کرده‌اند. سرچشمه‌های اصلی این تهدید هم داخلی و هم خارجی هستند. سرچشمه‌های خارجی آن از جنوب یعنی افغانستان و خاورمیانه ناشی می‌شوند. از این دیدگاه، آسیای مرکزی تا حد بسیار زیادی با پویش‌های امنیتی و سیاسی «جناح جنوب» قدیم مرتبط است و بدین ترتیب امنیت این منطقه از اهمیت و ارزش بسیار برخوردار می‌باشد. با پیوستن دولتهای آسیای مرکزی به کنفرانس امنیت و همکاری اروپا هر دو بُعد مذهبی و نژادی - ملی این تهدید مه‌ار خواهد شد. لذا روسیه می‌تواند عامل تسریع‌کننده پیوستگی جناح آسیا گردد. شاید مهمترین شاخه این دیدگاه، ارتباط امنیتی بیشتر با غرب و همچنین اجرای سیاست همکاری در خلیج فارس و مناطق جنوب غربی آسیا باشد. روسیه خواهان آن است که یک قدرت بزرگ متعارف غربی با منافع یکسان به حساب آید.

۱. این منشور شامل بسیاری از اجزای نظریه اوروآتلانتیک‌گرایی است.

نکته مهم آن است که اوروآتلانتیک‌گرایان و غرب دیدگاه‌های مشابهی دربارهٔ تهدید گروه‌های رادیکال اسلامی دارند و می‌توان دریافت که روسیه برای مقابله با تهدید اصول‌گرایی اسلامی، در خط مقدم قرار گرفته است.^(۱۵)

۲-۳. اوراسیاگرایی: این تفکر از اواخر قرن ۱۹ در امپراتوری روسیه به وجود آمد، بعدها در دههٔ ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیز طرفدارانی در محافل روس‌های مهاجر یافت. بحث‌های جدید اوراسیاگرایی از سوی سرگئی استانکوویچ که از اعضای شورای سیاست خارجی یلتسین بود، آغاز گردید. وی این رویکرد راهبردی را برای روسیه، واقع‌گرایانه، عقلانی و طبیعی ذکر کرد و معتقد بود که روسیه باید گفتگوی چندجانبه‌ای را در زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و سرزمینی آغاز نماید و از این طریق توازنی بین گرایش‌های افراطی غربی یا شرقی به وجود آورد. این رویکرد به‌رغم وی موجب می‌گردید تا اشتباهات دوران گورباچف در غرب‌گرایی افراطی و ارائه نظریه‌هایی مانند «خانهٔ مشترک اروپایی»، ضمن تقویت موضع روسیه در قبال شرق، تصحیح شود.^(۱۶)

این رویکرد بر حمایت جدی از حقوق روس‌هایی که در «خارج نزدیک» زندگی می‌کنند و برقراری روابط نزدیک با شرکای سنتی روسیه مانند مکزیک، برزیل، یونان و آفریقای جنوبی، هند و چین تأکید می‌کرد. البته این نظریه با گرایش‌های افراطی‌تری مانند دکترین «مونروئه روسی» در تقابل می‌باشد.

مباحث اصلی مکتب اوراسیایی جدید را می‌توان در چهار محور بررسی کرد:
الف) اهداف سیاست خارجی روسیه تا حد زیادی به مکتب اوروآتلانتیکی شباهت دارد. از این دیدگاه، به نتیجه رسیدن اصلاحات تا حد زیادی به تقویت مجدد دولت روسیه و استرداد سرزمین‌های از دست رفته ناشی از فروپاشی اتحادشوروی بستگی دارد. این مکتب سیاست خارجی را ادامه عوامل داخلی نمی‌داند، بلکه معتقد است که هر دوی آنها مهم و به یکدیگر وابسته هستند. مکتب اوروآتلانتیکی، روسیه را «سوئیس پهناور» می‌داند و این در حالی است که

روسیه از نظر مکتب اوراسیایی جدید، قدرت بزرگ، مدرن و بی‌همتاست.^(۱۷)

ب) در این نگرش با وجود اینکه غرب و ارتباط نزدیک با آن به شدت مورد تأکید و تشویق قرار گرفته، لیکن «منافع دائمی» مورد نظر است و نه «دوستان دائمی». این نگرش، که «غرب همواره در صدد به دست آوردن منافع خود است» جانشین نگرش کوزیرف درباره «غرب متمدن» است. از این منظر، رابطه با غرب بایستی عاری از رؤیاهای موعودگرایانه باشد. سیاست خارجی پیشین روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی انتقاد از خود و استقبال از نقش بین‌المللی ایالات متحده را نشان می‌داد، اما سیاست کنونی نگرش انتقادآمیزتری نسبت به ایالات متحده دارد و «واقع‌گرایی» را اساس روابط بین‌المللی روسیه می‌داند. با وجود اینکه مکتب اوراسیایی جدید، کاهش نسبی نقش قدرت نظامی در روابط بین‌المللی و افزایش اهمیت قدرت اقتصادی را تصدیق می‌کند، اما این نکته را نیز ذکر می‌نماید که فلسفه زیربنایی روابط بین‌المللی همچنان دست نخورده باقی مانده است. یکی از مهمترین اشارات مکتب اوراسیایی جدید بر موقعیت جهانی روسیه و بخصوص نقش ایالات متحده، در یک کنفرانس علمی که در اوایل نوامبر ۱۹۹۲ در مسکو با شرکت فرماندهان نظامی CIS، نمایندگان دولتهای عضو CIS و محققین نظامی برگزار شد، تبیین گردید. در این کنفرانس در مورد دو عامل «ایجادکننده ثبات» و «برهم‌زننده ثبات» در سیستم کنونی بین‌المللی بحث شد، شرکت‌کنندگان در کنفرانس معتقد بودند جدی‌ترین عامل برهم‌زننده ثبات، بهره‌برداری از فروپاشی اتحاد شوروی به منظور تشکیل ساختار تک‌قطبی جهانی می‌باشد. قوانین علوم طبیعی به ما می‌آموزند که یک سیستم، زمانی ثبات دارد که متعادل نگاه داشته شود. لذا فقدان تعادل در کار جهان و برهم‌زدن نظم جهانی در جهت منافع ایالات متحده این ثبات را برهم می‌زند.

این کنفرانس تشکیل یک اتحاد سیاسی - نظامی را به عنوان یک عامل متعادل‌کننده ضروری می‌داند. شواهد موجود نشان می‌دهد ایالات متحده سعی دارد روسیه را جایگزین کشورهای دیگری کند که به‌طور سنتی در آنها دارای نفوذ می‌باشد و این مسئله نه تنها اروپای

شرقی را دربر می‌گیرد، بلکه شامل آسیای مرکزی نیز می‌شود.

ج) روسیه مجبور است نقش خود را به عنوان یک قدرت بزرگ به خوبی ایفا نماید. مقایسه روسیه با قدرتهای متعارف دیگر مانند فرانسه و انگلستان به منزله نادیده گرفتن واقعیت‌های ژئوپلیتیکی این دولت اوراسیایی عظیم است، این پدیده اوراسیایی با مفهومی که مکتب اوراآتلانتیک‌گرایی از آن ارائه می‌دهد، کاملاً متفاوت است، چرا که جذب هسته غرب نمی‌شود و در جستجوی «جایگاهی مناسب در گروه متمدن» نمی‌باشد و سرنوشتش در دست اروپا، آسیا، غرب یا شرق نیست. این پدیده خود به تنهایی یک قطب تثبیت‌کننده است.

محدود نمودن منطقه‌ای روسیه به «غربی» یا «آسیایی» یا ناحیه‌ای بین این دو به منزله نادیده گرفتن واقعیت‌های ژئوپلیتیکی منحصر به فرد روسیه و همچنین ظرفیت‌ها و مسئولیت‌های تاریخی آن است. بی‌تردید مکتب اوراسیایی جدید با غرب دشمن نیست، اما با غرب هم‌نوا هم نمی‌باشد. این رویکرد جدید یعنی، عدم تخاصم با غرب و در واقع میل به همکاری با آن، اوراسیایی‌گرایی جدید را از اوراسیاگرایی سنتی جدا می‌کند.

د) تهدیدات اساسی روسیه از دیدگاه اوراسیاگرایی، ناامنی در مرزهای داخلی و خارجی CIS و اصول‌گرایی اسلامی می‌باشد. لذا ضروری‌ترین هدف سیاست خارجی روسیه باید حفاظت از مرزهای داخلی و خارجی CIS و مهمتر از همه ایجاد کمربندی از «دوستان خوب» مخصوصاً در «جناح جنوبی» باشد. بنابراین، روابط روسیه با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع باید در اولویت قرار گیرد. جمهوری‌های آسیای مرکزی نقش مهمی را در این زمینه ایفا می‌کنند، چرا که ثبات داخلی و بین‌المللی آنها برای حفظ امنیت روسیه ضروری است. گرایش‌های نژادی - منطقه‌ای و کشمکش‌های محلی که اقلیت روس را به خطر می‌افکند و مداخله نیروهای مسلح روسیه را ایجاب می‌کند، منافع روسیه را در این منطقه تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تأثیر اسلام یا تهدید اصول‌گرایی اسلامی عامل دیگری است که این مکتب فکری آن را به‌طور جدی در نظر می‌گیرد. «جناح جنوب» شامل ایران، پاکستان، افغانستان تا حد زیادی در

پویش‌های اجتماعی - سیاسی جمهوری‌های آسیای مرکزی دخالت دارند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که فرآیند امنیت جمعی در CIS و نقش فعال روسیه در آن، جهت حفظ مرزهای سیاسی و اجتماعی اوراسیا ضروری باشد.

لازم به ذکر است با وجودی که این مکتب‌ها از تجدید حیات اسلام در آسیای مرکزی می‌هراسند، لیکن این دو مکتب با یک اختلاف مهم از یکدیگر متمایز می‌شوند: مکتب اوروآتلانتیک‌گرایی مفهوم غربی این تهدید را پذیرفته‌است، حال آنکه مکتب اوراسیا‌گرایی جدید نگرش پیچیده‌تر و دقیق‌تری به این مسئله دارد. اول اینکه هراس آنان از اسلام نباید منجر به مخالفت و دشمنی با اسلام و دنیای اسلام شود، بلکه باید با حفظ امنیت مشروع با آن مقابله کرد. الکسی مالشنکو معتقد است، «همجواری با دنیای اسلام همیشه تعیین‌کننده موقعیت ژئوپلیتیک روسیه بوده و روابط بین‌المللی روسیه را متحول کرده است».

دوم اینکه هراس از اسلام نباید دلیلی برای همکاری روسیه با غرب بر علیه اسلام و دنیای اسلام باشد. در واقع، از ارتباط جغرافیایی روسیه با دنیای اسلام، جمعیت مسلمانان روسیه و روابط نزدیک روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی باید برای حفظ رابطه دوستانه با کشورهای خاورمیانه و مخصوصاً دولت‌های «جناح جنوب» استفاده کرد. تشکیل یک جبهه متحد روسی - غربی ضد اسلامی که مکتب اوروآتلانتیکی از آن حمایت نموده است، می‌تواند برای منافع روسیه و به‌طور کلی CIS زیان‌آور باشد. مکتب اوراسیایی جدید به دنیای اسلام به عنوان عاملی بالقوه برای ثبات داخلی روسیه و آسیای مرکزی و همچنین عاملی برای متعادل ساختن روابط با دنیای غرب می‌نگرد. ایجاد رابطه دوستی با دنیای اسلام، بخصوص با در نظر گرفتن قدرت روزافزون دولت‌های اسلامی در دنیا و تیرگی روابط بین اسلام و غرب، فرصتی تاریخی برای روسیه فراهم آورده است.

تنفر سنتی طرفداران مکتب اوراسیایی جدید از غربی‌سازی و مشکلات حاصل از آن نیز می‌تواند زمینه‌ای برای ایجاد رابطه با دنیای اسلام فراهم نماید. کنار گذاشتن مارکسیسم -

لنینیسم موانعی را که برای ارتباط فرهنگی - معنوی بیشتر با دنیای اسلام وجود داشت، از میان برمی‌دارد. طرح جدید سیاست خارجی روسیه بر اهمیت دنیای عرب و دولت‌های آسیای جنوبی غربی برای روسیه تأکید می‌کند و بر این مطلب اذعان دارد که «روسیه ضمن همکاری با ایالات متحده قصد دارد حقوق خود را در منطقه همچنان حفظ نماید». اوراسیاگرایان جدید برای نزدیک شدن به دنیای اسلام به همکاری و مساعدت متحدین خود در آسیای مرکزی به خصوص قزاقستان نیاز دارند. شواهد نشان می‌دهد که روسیه نیز مانند اتحاد شوروی سعی دارد از آسیای مرکزی به عنوان گذرگاهی برای دستیابی به دنیای اسلام استفاده کند.

۳-۳. اوراسیاهای ملی‌گرای افراطی: این جناح فکری که بتدریج در روسیه قدرت یافته، بشدت ضدآمریکایی است و متمایل به همگرایی با جنبش‌ها و احزاب دست راستی در اروپا و بویژه در آلمان می‌باشد. این تفکر با اسلام افراطی بویژه نوعی از اسلام که آن را «وهابی» نامیده‌اند، مخالف است. ملی‌گرایی افراطی به همکاری‌های راهبردی با چین و هند تمایل دارد، ولی چندان به اصل برابری و تساوی در روابط با همسایگان و کشورهای کوچک‌تر پایبند نیست. در بررسی دامنه منافع اساسی روسیه بر اساس رویکردهای موجود، این واقعیت که حوزه منافع اساسی روسیه محدودتر از دوران شوروی است بخوبی مشهود می‌گردد. در گذشته فضای تحت کنترل مستقیم شوروی، به‌عنوان یک ابرقدرت در صحنه بین‌المللی با فضای ژئوپلیتیک آمریکا و چین در تماس مستقیم بود و سطوح برخورد سیاست جهانی شوروی با آمریکا در حد کمتری با چین تعیین‌کننده منافع اساسی آن کشور محسوب می‌گردید، در حالی که در شرایط جدید، منافع اساسی روسیه بسیار محدودتر از گذشته شده است و آن را حداقل تا سال ۲۰۱۰ فقط شامل سرزمین‌های شوروی سابق (خارج نزدیک) و مناطق مجاور آن قلمداد نموده‌اند. به‌طور کلی از لحاظ سیاست امنیتی، سیاست «نزدیکتر به خانه»^۱ مورد توجه و اقبال بیشتری قرار گرفته است. (۱۸)

1. Closer to home

۴. سیاست‌های روسیه در جمهوری‌های آسیای مرکزی

در دوران فعالیت CIS، سیاست روسیه نسبت به آسیای مرکزی در خارج نزدیک، دو مرحله را طی کرده است. در مرحله اول، از دسامبر ۱۹۹۱: سیاست خارجی روسیه منعکس‌کننده نظریات اورواتلانتیک‌گرایی و نمود غربی آن بود. اقدامات ابتدایی جهت تشکیل «اتحادیه اسلاو» در غیاب جمهوری‌های آسیای مرکزی فضای مناسبی برای ظهور مرحله اول سیاست خارجی روسیه پدید آورد. یعنی نادیده گرفتن کامل آسیای مرکزی، قفقاز و نواحی مجاور، مانند: خلیج فارس در مقابل ضروری دانستن ایجاد رابطه با غرب.

نادیده گرفتن آسیای مرکزی توسط روسیه برای دولتهای جدید آسیای مرکزی و قفقاز و کشورهای دیگر مانند ایران، پاکستان و ترکیه پیام‌آور این بود که در مسایل استراتژیک مسکو تغییرات تاریخی رخ داده و قدرت روسیه کاهش یافته است. عکس‌العمل‌های منطقه‌ای در این مورد نیز به دو صورت انعکاس یافت. در آسیای مرکزی نظریاتی مبنی بر تشکیل یک بلوک «اسلامی - ترکی آسیایی» به وجود آمد. جنبه‌ها و ابعاد کلی این بلوک در اجلاس‌های آلماتا، بیشکک و تاشکند، مورد بحث قرار گرفت و اقدامات دیپلماتیک منجر به انعقاد چندین توافقنامه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میان دولتهای جدید آسیای مرکزی و ایران و ترکیه گردید.

علاوه بر ترکیه، ایران و پاکستان، اعضای جدید یعنی دولتهای آسیای مرکزی و آذربایجان نیز در اجلاس سران سازمان همکاری‌های اقتصادی (ECO) در تهران بهمن ۱۳۷۰ (فوریه ۱۹۹۲) شرکت کردند. نشست عشق‌آباد که سران ایران، ترکیه و پاکستان و همه رهبران دولتهای آسیای مرکزی را به دور هم جمع کرد، گرایش به فعالیتهای بیشتر را نشان می‌داد و بیانگر آن بود که آسیای مرکزی خواهان روابط دوستانه‌تری با همه همسایگان جنوبی است.

در حالی که کشورهای آسیای مرکزی شاهد فعالیتهای گسترده دیپلماتیک بودند، جمهوری‌های قفقاز درگیر مسئله ناگورنوقره‌باغ بودند. ایران و ترکیه فعال‌ترین بازیگران صحنه این مناقشه بودند. اقدامات میانجی‌گرانه ایران در قره‌باغ و جایگاه این کشور در اوایل کار با

حمایت ترکیه از آذربایجان و نشست پیروان مداخله نظامی در نخجوان و ناگورنوقره‌باغ کاملاً در این راستا و بجا بود.

آنچه در این مرحله بیش از همه مورد توجه بود و تا نیمه ۱۹۹۲ ادامه یافت، عدم توجه سیاست خارجی روسیه به منطقه بود. به گفته وزیر دفاع روسیه، ژنرال گراچف: «ما با موقعیت بی‌سابقه‌ای مواجه هستیم. منطقه نظامی مسکو اکنون تبدیل به یک خط مرزی شده است». کوزیرف دیپلماسی ایالات متحده در منطقه و تماس با جمهوری‌های آسیایی و آذربایجان را توسعه حقوق دولتهای جدید می‌دانست، اما دیگران معتقد بودند که بی‌تفاوتی روسیه نسبت به مناطق جنوبی، نوعی دعوت از بازیگران منطقه‌ای و یا خارجی است که با هزینه روسیه نفوذ خود را در منطقه گسترش دهند.

از اواسط سال ۱۹۹۲ تغییرات آشکاری در سیاست روسیه نسبت به آسیای مرکزی و جناح جنوب صورت گرفته است. دلایل و پویش‌های دخیل در این امر، عبارت است از:

الف) وابسته بودن امنیت روسیه و دولتهای آسیای مرکزی به یکدیگر؛

ب) نفوذ و فشار خارجی بر این دولتها به دلیل ضعف اقتصاد و سیاست ناپایدار دولتهای آسیای مرکزی و نداشتن قابلیت دفاع مستقل در قبال این فشارهای خارجی؛

ج) تأثیر روزافزون نیروهای سیاسی محافظه‌کار در دولت روسیه و مخصوصاً ادعای ارتش مبنی بر کسب نقش اساسی در تعیین نیازهای امنیتی روسیه (تأثیر دیدگاههای اوراسیایی جدید بر یلتسین و همکاران وی)؛

د) نگرانی روزافزون دربارهٔ مسایل نژادی دخیل در امنیت CIS و به‌ویژه روسیه. حمایت از حقوق اساسی اقلیت روسی و امکان مقابله نظامی در این مورد با جمهوری‌های دیگر؛

ه) خواست دولتهای آسیای مرکزی برای یک سیستم امنیت جمعی با حضور روسیه؛

و) نگرانی از «تهدید بنیادگرایی اسلامی» و نفوذ آن از جنوب غربی آسیا به این کشورها بویژه ایران، افغانستان، پاکستان.

بنابراین، می‌توان گفت تغییر سیاست روسیه از اوروآتلانتیک‌گرایی به اوراسیاگرایی جدید پیروزی یکی از این دو دیدگاه بر دیگری نیست، بلکه گواه بر سازش با واقعیت‌هایی است که روسیه و دولت‌های آسیای مرکزی با آن مواجه هستند.

در سند «مفهوم سیاست خارجی روسیه» که در اواخر ۱۹۹۲ به تصویب رسید، در میان اهداف مربوط به سیاست‌های روسیه در قبال خارج نزدیک محورهای زیر متمایز می‌شوند:

۱. تعمیق همکاری سیاسی - نظامی و اقتصادی با کشورهای جدیدالاستقلال در

چارچوب CIS به همان صورتی که در اساس روابط دوجانبه وجود دارد؛

۲. توسعه و تقویت ساختار CIS؛

۳. نتیجه‌گیری از قراردادهای در جهت حمایت از حقوق شهروندان روسی در قبال هریک

از کشورهای تازه مستقل؛

۴. حمایت و حراست دسته‌جمعی از مرزهای CIS؛

۵. تشکیل نیروهای حافظ صلح CIS.

یلتسین با انتقاد از عملکرد وزارت خارجه که سیاست درستی در قبال جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی در پیش نگرفته است، خواهان حمایت بیشتری از حقوق روس‌ها در خارج نزدیک شد. اظهارات کوزیروف در این زمان نشان می‌دهد که توجه سیاسی به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع افزایش یافته است. حکم ۱۶ دسامبر ۱۹۹۲ یلتسین، به شورای امنیت اختیارات بیشتری از وزارت خارجه در این زمینه داد. در مجموع بر سیاستی در زمینه ایجاد نظام مؤثری از دفاع جمعی، تقویت مرزهای خارجی کشورهای مشترک‌المنافع و ایجاد یک نظام همگرایی امنیت نظامی برای اعضا تأکید شد.

مفهومی که کمیسیون سکوکف مطرح کرد، مشابه با دکترین نظامی جدید روسیه بود که

در نوامبر ۱۹۹۳ تصویب شده بود. دکترین جدید بر حق یکجانبه دخالت در امور داخلی

کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تأکید کرد. مسئله پایگاه‌های نظامی روسیه یک موضوع بحث

سیاسی در آوریل ۱۹۹۴ شد. حکم دیگر رئیس جمهوری در سپتامبر ۱۹۹۵ صادر شد و بر منافع ملی روسیه در منطقه و جهت‌دهی راهبردی به طرف کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تأکید داشت. هدف بیشتر افزایش روند همگرایی و تقویت روسیه به عنوان نیروی رهبری کننده بود. به‌طور کلی، در این دوران اجماعی در مورد منافع ملی روسیه به‌وجود آمد که اتخاذ سیاستهایی در رابطه با خارج نزدیک در اولویت نخست است. به این معنی که روسیه در صدد دستیابی به همگرایی مجدد در حوزه ژئوپلیتیک پس از شوروی است.

برخی معتقدند سیاست دولت روسیه اغلب اوقات با توجه به کوشش برای همگرایی با کشورهای آسیای مرکزی متناقض بود. از طرفی، سیاست اقتصادی این کشور با آسیای مرکزی فاصله داشت، در حالی که با استفاده از ابزارهای سیاسی و نظامی سعی داشت آسیای مرکزی را در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نگاه دارد.

در دوره دوم ریاست جمهوری یلتسین با روی کار آمدن «اصلاح‌طلبان جوان» انگیزه جدیدی برای اصلاحات اقتصادی فراهم شد. روسیه کمتر مایل بود که هزینه‌های سیاسی و نظامی یک راهبرد بلندمدت را برای حفظ قدرتش بپردازد. دولت بیشتر به دنبال آن بود تا راه‌حل‌های واقعی برای مشکلاتی که در عمل با آن مواجه بود، پیدا کند. در نتیجه تضعیف روسیه، این کشور سیاست خود را در خصوص کشورهای آسیای مرکزی تغییر داد. روسیه به کوششهای خود در مورد توسعه همگرایی چندجانبه و دو جانبه با کشورهای آسیای مرکزی ادامه داد، اما کمتر در این زمینه موفق بود. یوریکف، مشاور رئیس شورای فدراسیون روسیه در این مورد می‌گوید: «روسیه پس از فروپاشی شوروی مایل نبود که به راحتی کنترل خود بر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز را از دست بدهد، ولی تنها کاری که می‌توانست بکند کنترل بر روی منافع خود در این جمهوری‌ها بود. زیرا روسیه به دلایل مالی قادر به حفظ موقعیت خود در آسیای مرکزی و قفقاز نیست». به نظر برخی از تحلیلگران در سال ۱۹۹۷ آشکار شد که همگرایی چندجانبه پایان یافته است و بتدریج دولتهای آسیای مرکزی از روسیه فاصله

گرفته‌اند؛ به صورتی که حتی وفادارترین آنها یعنی قزاقستان نیز آشکارا از سیاست روسیه و همگرایی در جامعه مستقل مشترک‌المنافع انتقاد می‌کرد.^(۲۱) در سال ۱۹۹۷ اختلافات بین روسیه و قزاقستان آشکار شد. از سال ۱۹۹۶ از بکستان و ترکمنستان به دنبال کاهش وابستگی به روسیه و افزایش تماس با دیگر دولتها بودند. حتی قرقیزستان و تاجیکستان نیز که برای امنیت خود به روسیه وابسته هستند، شروع به برقراری ارتباطات جدید بویژه در زمینه تجاری نمودند.^(۲۲)

رویکرد اقتصادی روسیه: در دوران حکومت شوروی اقتصاد روسیه و دیگر

جمهوری‌ها از یک مجموعه به هم پیوسته تشکیل شده بود. پس از فروپاشی شوروی، قسمت اعظم وابستگی‌های تولید و زنجیره فن‌آوری‌ها از بین رفته است. در شرایط جدید روسیه قادر نبود با تجدید نظر در سیاستهای اقتصادی و ضعف‌های موجود، به نیازمندی‌های کشورهای آسیای مرکزی پاسخ دهد. از آنجاکه مسایل اقتصادی برای آسیای مرکزی در اولویت قرار داشت، روسیه فرصتهای کمی را برای این کشورها می‌توانست فراهم کند. یوریکف در این زمینه چنین می‌گوید: «روابط اقتصادی روسیه با آسیای مرکزی وقف‌آز بسیار مشکل و پیچیده است و با وجود ملاقاتها و گفتگو در سطح عالی برای همگرایی اقتصادی تاکنون نتیجه‌ای حاصل نشده است. در نشست سران کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مسکو در بهار ۱۹۹۹ با شرکت روسیه، قرقیزستان و قزاقستان تصمیماتی در مورد ایجاد مناطق آزاد تجاری اتخاذ گردید این تصمیم نیز به دلایل مختلف از جمله وضعیت تاجیکستان هنوز بلا تکلیف مانده است.»^(۲۳)

منابع غنی نفت و گاز دولتهای مستقل آسیای مرکزی، نظر سرمایه‌گذاران و دولتهای خارجی را به این منطقه جلب می‌کرد. در مقابل، آنها نیز کشورهای آسیای مرکزی را برای ورود به شبکه‌های بین‌المللی وسیع‌تر تشویق می‌کردند. روسیه نیز شاهد فرسایش نفوذ خود در آسیای مرکزی و افزایش ارتباط این کشورها با جهان خارج بود.

در سال ۱۹۹۷ روسیه سعی کرد سیاستهایش را با توجه به جغرافیای اقتصادی منطقه

تحت کنترل خود متحول کند. نمتسف، معاون نخست‌وزیر، در سال ۱۹۹۷ در این زمینه اظهار داشت که روسیه خواهان فعالیت بیشتر در توسعه مناطق نفتی دریای خزر است تا با رشد نفوذ غرب در منطقه مقابله کند. تمرکز جدید روسیه بر مسایل انرژی نشان‌دهنده آگاهی این کشور از تغییر قواعد بازی بود. شرکتهای روسی در اغلب طرحهای بین‌المللی برای بهره‌برداری از نفت و گاز در خزر و آسیای مرکزی شریک هستند. گرچه شرکتهای روسی از نظر اقتصادی برای مقابله با غرب و شرکتهای آسیایی به اندازه کافی قوی نیستند، ولی از نفوذ قابل توجهی در دولت روسیه برخوردار می‌باشند. با وجود عدم توانایی اقتصادی روسیه برای رقابت با رقبای قدرتمند دیگر در منطقه، روسیه از اهرم نفوذ در منطقه که کنترل بر راههای انتقال منابع انرژی این کشورهاست، استفاده می‌نماید. از طرف دیگر، بتدریج بازیگران جدیدی از قبیل گروههای مالی و اقتصادی، صاحبان صنایع بزرگ، شرکتهای نفت و گاز و رهبران محلی این کشور، وارد صحنه سیاست خارجی روسیه می‌شدند و گاهی اوقات به طور مستقل از دولت روسیه عمل می‌کردند و این امر موجب پیچیدگی و بلا تکلیفی سیاست این کشور در قبال منطقه شده بود که با روی کار آمدن پوتین - همانطور که در بخش تحولات سیاست خارجی در دوران او خواهد آمد - پوتین سعی نمود این مشکلات را با ترسیم سیاست خارجی خود کاهش دهد. اهداف اقتصادی روسیه در جمهوری‌های آسیای مرکزی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- تداوم ارتباطات این کشورها با جهان خارج از طریق روسیه؛

- انتقال و ترانزیت منابع انرژی جمهوری‌ها به بازارهای مصرفی جهانی از طریق خط

انتقال لوله‌های نفت و گاز روسیه؛

- تقویت جایگاه روسیه به عنوان تأمین‌کننده نیازهای اقتصادی و تکنولوژیک

جمهوری‌های آسیای مرکزی و جلوگیری از همگرایی آنان با ساختارهای غربی و دیگر

سازمانهای اقتصادی بین‌المللی.

- لزوم حفظ دسترسی به مواد خام کشورهای عضو، بعد از فروپاشی در این جمهوری‌ها.

- تبدیل کشورهای منطقه به بازاری مناسب برای کالاهای روسی، البته این بازار به دلیل نزدیکی و آشنایی تولیدکنندگان روسی با نیاز و سلیقه مصرف‌کنندگان، بازار مناسبی برای اقتصاد در حال رشد این کشور می‌باشد. اما قدرت خرید مردم این جمهوری‌ها در حال حاضر پایین است و امید آن می‌رود که با توجه به کشف منابع عظیم انرژی در منطقه در آینده بازار مصرف مناسبی برای کالاهای روسی باشد که این کالاها نیز به دلیل سطح پایین تکنولوژیکی، قدرت رقابت با کالاهای غربی را در بازارهای جهانی ندارد.

۵. سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین

ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ با حمایت یلتسین، رئیس‌جمهور سابق روسیه، به روی کار آمد. اقدامات او در ماههای اولیه ریاست جمهوری روسیه توانست حمایت مردم و نیروهای نظامی و امنیتی و حتی گروههای اپوزیسیون مانند کمونیست‌ها و ملی‌گرایان را جلب نماید. پوتین با توجه به مشکلات داخلی تلاش نمود که تحولات نسبتاً چشمگیری در عرصه سیاست داخلی و خارجی روسیه بوجود آورد. این تحولات در حوزه سیاست داخلی بر محور تحکیم وحدت ملی، اقتدار حکومت مرکزی از طریق ساختار فدراسیون و محدود ساختن و کنترل الیگارش‌ها و افزایش توجه مادی و سیاسی به نیروهای مسلح می‌باشد. پوتین اقداماتی در عرصه سیاست داخلی انجام داد تا ضمن تقویت موقعیت خود در داخل، پشتوانه اجرای موفقیت‌آمیز سیاستهای خارجی روسیه باشد. از جمله موانع و مشکلاتی که در این زمان روسیه با آن روبرو بود، عبارتند از:

الف) نرخ پایین رشد اقتصادی که محصول سیاست‌های ده سال گذشته می‌باشد.

ب) بدهی‌های سنگین خارجی که بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار می‌باشد. براساس برآورد دولت، این کشور باید سالیان متمادی یک سوم درآمدهای خود را به بازپرداخت بدهی‌ها اختصاص دهد.

ج) کاهش جمعیت و وضعیت ناموزون جمعیت‌شناختی. سالانه بیش از ۷۵۰ هزار نفر از جمعیت روسیه کاسته می‌شود و پراکندگی جمعیت نیز به گونه‌ای است که بیش از ۶۵ درصد جمعیت در ۴۰ درصد خاک روسیه زندگی می‌کنند.

د) گسترش جنایت و شبکه‌های مافیایی. پوتین در مراسم تحلیف ریاست جمهوری بر این نکته تأکید کرد که سیاست خارجی روسیه موظف است شرایط لازم را برای رسیدن به دو هدف عمده فراهم کند: اول، ایجاد ثبات سیاسی بر پایه وحدت ملی روسیه؛ دوم، پیگیری رشد و توسعه اقتصادی روسیه. پوتین بلافاصله پس از به قدرت رسیدن برای به نظم درآوردن سیاست خارجی روسیه سیاستهای جدیدی طراحی کرد که ماحصل آن به صورت دکترین موسوم به «مفهوم سیاست خارجی روسیه» تبیین و پس از تأیید شورای امنیت و امضای پوتین جهت اجرا به وزارت امور خارجه ابلاغ شد. مهمترین مواد در سند «مفهوم سیاست خارجی روسیه» که در دهم تیر ۱۳۷۹ به امضای رئیس جمهور رسید، در سه محور سیاسی، امنیتی-دفاعی و اقتصادی به صورت زیر دسته‌بندی می‌شود:

سیاسی

- مخالفت با نظام تک‌قطبی؛
- مصلحت‌گرایی سالم متناسب با شرایط جهانی؛
- اتخاذ سیاست خارجی مستقل، متوازن و قابل پیش‌بینی؛
- دوری از خودکامگی، انزواطلبی یا رویارویی بین‌المللی؛
- سیاست خارجی روسیه باید به گونه‌ای تنظیم شود که ضمن حفظ برتری‌های روسیه با حل مسایل جهان و منطقه‌ای نیز هماهنگ شود؛
- تأکید بر فعال‌تر شدن نقش روسیه در معادلات جهانی در روند صلح جهانی و تأثیرگذاری بیشتر روسیه در این روندها؛

- حمایت از تثبیت اوضاع خاورمیانه با توجه به اهمیت آن از نظر صلح جهانی؛
- روسیه مدیترانه بزرگ را به عنوان رابط مناطق خاورمیانه، دریای سیاه و دریای خزر می‌داند و بر این اساس در نظر دارد سیاست هدفمند تبدیل این مناطق به مناطق صلح و حسن همجواری را دنبال نماید؛

امنیتی - دفاعی

- تقویت سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی روسیه در خارج از کشور و دادن نقش فزاینده به آنها؛
- کاهش هر چه بیشتر کلاهک‌های هسته‌ای؛
- مخالفت قاطع با سیستم دفاع موشکی آمریکا و چنانچه این مخالفت نتیجه نداد تأکید بر مشارکت با اروپا و ناتو جهت ایجاد یک سیستم دفاعی جدید؛
- اتخاذ سیاست دفاع سازنده از منافع روسیه در برابر هرگونه حمله؛
- در مورد افغانستان، روسیه بر لزوم رفع اختلافات تأکید می‌کند و معتقد است که ناآرامی‌ها در افغانستان برای مرزهای جنوبی کشورهای همسود و منافع روسیه خطر مهمی تلقی می‌شود؛
- دفاع از حقوق شهروندان روسیه و روس تبارها در سایر کشورها؛

اقتصادی

- دفاع از منافع اقتصادی روسیه و محور قرار دادن اقتصاد در سیاست خارجی؛
- روسیه به دنبال آن است که منافع اقتصادی خود را از طریق انتقال خطوط لوله از سرزمین خود پیگیری نماید؛
- تقویت مناسبات با متحدان سابق شوروی مانند کوبا، لیبی، کره شمالی، سوریه و عراق؛

اساس سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین با بهره‌گیری از دو دیدگاه لیبرال‌ها و ملی‌گرایان محافظه‌کار طراحی گردید. بدین ترتیب روسیه و تحولات نظام بین‌الملل، زمینه مساعدی را برای حضور مؤثر روسیه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و تعامل با غرب ایجاد نمود. با توجه به دکترین جدید سیاست خارجی روسیه این کشور با شناخت از فرآیند جهانی شدن و نتایج آن - تقویت وابستگی متقابل در جهان و بین‌المللی شدن کلیه ابعاد زندگی جامعه مدرن - و اوضاع و احوال نظام بین‌المللی در پی تعامل با کلیه کشورهای جهان و تقویت نقش سازمان ملل متحد و کارآمد نمودن حقوق بین‌الملل می‌باشد.

از دیدگاه روسیه فراهم نمودن شرایط مساعد بین‌المللی و مشارکت فعال و مؤثر روسیه منوط به توسعه موفقیت‌آمیز داخلی روسیه است و شرط نخست در نیل به توسعه، تأمین امنیت می‌باشد. لذا به نظر می‌رسد این کشور برای تحصیل منافع امنیتی خود علاوه بر همکاری نزدیکتر با کشورهای منطقه ناگزیر از تعامل با آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپاست.

استراتژی روسیه در دوران پوتین در رابطه با کشورهای مشترک‌المنافع تأکید بر حفظ انحصارات خود در زمینه‌های حمل و نقل، انرژی و ارتباطات بود. در این زمینه و به منظور حفظ همگرایی این کشورها، روسیه فعالیت‌های بیشتری را در قالب روابط دوجانبه و چندجانبه طراحی و انجام داده و همچنان مخالفت خود را با گسترش ناتو به نزدیک مرزهای خود ابراز نموده است.

تلاش روسیه برای عقد قرارداد گاز ترکمنستان برای مدت ۲۵ سال، راه‌اندازی پیش از موعد خط لوله نفت تنگیز - نوروسیسک (خط لوله CPC)، مخالفت با پیوستن آذربایجان به کریدور شمال - جنوب، نمونه‌هایی در راستای عزم روسیه در حفظ انحصارات خود در CIS است. بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر، و با گسترش موج مبارزه جهانی با تروریسم به رهبری آمریکا، ژئوپلتیک منطقه CIS خصوصاً کشورهای آسیای مرکزی موقعیت ویژه‌ای برای روسیه به وجود آورد. روسیه ضمن اعلام همراهی با آمریکا در مبارزه با تروریسم مجبور به تغییر رویکرد خود در

CIS شد. عوامل مؤثر در تغییر نگرش روسیه به اوراسیا را می‌توان استقرار نیروهای آمریکایی در آسیای مرکزی و قفقاز، پیوستن کشورهای بالتیک به ناتو، و گسترش اتحادیه اروپا به سمت مرزهای روسیه ذکر کرد. پوتین در جلسه شورای امنیت روسیه برای بررسی آخرین وضعیت CIS و تدوین برنامه‌ها و راهکارهای مناسب در ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۴ اظهار داشت که روسیه حق ندارد اجازه دهد جامعه کشورهای مشترک‌المنافع فرو بپاشد. به گفته وی روسیه در CIS با رقابت فزاینده سیاسی و اقتصادی مواجه می‌باشد و برای تقویت موضع خود باید راههای جذب و حل مؤثر مشکلات را با تشریح مساعی کشورهای منطقه بیابد. ایگور ایوانف، دبیر شورای امنیت روسیه، نیز در این خصوص گفته است که برای سرعت بخشیدن به انجام پروژه‌ها و پیشبرد سیاستها در این منطقه، شورای هماهنگی سیاست‌های روسیه در CIS در شورای امنیت روسیه ایجاد شده است.

ویژگی‌های رویکرد روسیه در ارتباط با کشورهای CIS را می‌توان در زیر خلاصه کرد:

۱. واقع‌گرایی در مناسبات با کشورهای همسود؛
۲. فعال‌تر کردن سیاست خارجی؛
۳. تأکید بر نقش ایجابی به جای نقش سلبی؛
۴. تأکید بر همکاری‌های چندجانبه با کشورهای منطقه؛
۵. ترتیبات جدید امنیتی، سیاسی و اقتصادی در CIS؛
۶. رقابت یا همکاری با قدرت سوم. آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و دیگر بازیگران منطقه‌ای.

سیاست روسیه در مناسبات با جمهوری اسلامی ایران، در سندی که در شورای امنیت روسیه به تصویب رسیده بر ادامه همکاری‌ها با ایران تأکید کرده است. این رویکرد توسط پوتین و دیگر مقامات روسی نیز بیان شده است. نگاه روسیه به جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مهم منطقه‌ای با سیاستهای ضدغربی است و به نظر می‌رسد که در دوران ریاست

جمهوری پوتین این برداشت تقویت شده است. اولین حکمی که پوتین بعد از انتخاب به مقام ریاست جمهوری امضاء کرد، حکم برطرف کردن موانع همکاری اتمی ایران و روسیه بود. ایگور ایوانف وزیر امور خارجه روسیه نیز در طرح سیاست خارجی آسیایی این کشور در یک بند جداگانه بر اهمیت رابطه با ایران و جایگاه ایران در سطح جهانی و منطقه‌ای تأکید کرده است.

سیاست واقع‌گرایی پوتین در مناسبات با کشورهای آسیای مرکزی: با نگاهی

به روند مناسبات روسیه با کشورهای آسیای مرکزی گرایش تصمیم‌گیران سیاست خارجی روسیه به تعادل میان دیدگاه‌های افراطی و لیبرال جناح‌های حاکمیت و واقع‌گرایی در برخورد با منافع حیاتی روسیه در این کشورها به خوبی مشخص می‌باشد. تحولات اخیر در منطقه و جهان روس‌ها را به این مهم واقف نموده است که پایداری روابط با این کشورها با توسل به اعمال فشار و زور و به کارگیری ابزارهای قدرت سنتی روسیه امکان‌پذیر نیست، بلکه این مناسبات باید بر پایه مطلوبیت و درک منافع طرفین بنا نهاده شود. در غیر این صورت، طرف مقابل در اولین فرصت از بازیگران علاقمند و حاضر در منطقه (نیروهای جایگزین) برای مهار روسیه استفاده خواهد نمود. در این خصوص رئیس‌جمهور روسیه در جمع سفرای روسیه در خارج ضمن اشاره به این مهم از آنها می‌خواهد که به نحوی با کشورهای این منطقه روابط را تنظیم نمایند که برای آنها نیز جذابیت داشته باشد.

همچنین روسیه از نظر جهت‌گیری در منطقه نیز بسیار واقع‌گراتر از گذشته شده است. تمایل سران پنج کشور آسیای مرکزی برای خروج از انحصار روابط و مبادلات با روسیه، ضعف روسیه برای پاسخگویی به نیازهای اقتصادی این کشورها، استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا برای مبارزه با تروریسم، و تمایل چین برای حضور فعال در منطقه واقعیاتی هستند که روسیه را وادار نموده علی‌رغم دیدگاه‌های انحصارطلبانه نسبت به منافع خود در آسیای مرکزی با جهت‌گیری واقع‌گراتری ورود بازیگران دیگر به منطقه را به رسمیت بشناسد. پوتین در جمع سفرای روسیه در خارج از کشور به این نکته تأکید دارد که «این ادعای گزاف را که در CIS کسی

جز روسیه حق فعالیت ندارد، اشتباه است و این ادعا یک توهم و خیال غیرواقعی است». سال گذشته زمانی که نمایندگان دومای روسیه به حضور نیروهای آمریکایی در گرجستان شدیداً اعتراض کردند، پوتین در پاسخ به آنها اظهار داشت که گرجستان یک کشور مستقل است و ما نمی‌توانیم به این کشورها امر کنیم که با کدام کشور و به چه نحوی رابطه برقرار کنند. لذا نفوذ این دیدگاه مقدمه‌ای است برای اتخاذ تصمیمات عینی‌تر در روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز. در این راستا روسیه با درک موقعیت خود در آسیای مرکزی و دریافت عینی‌تر از تهدیدات و فرصتهای پیشروی در منطقه، استراتژی جدیدی که مستلزم فعالتر کردن سیاست خارجی این کشور می‌باشد، پیش گرفته است.

به اعتقاد پوتین برای جلوگیری از استمرار حضور نیروهای خارجی و فعالتر شدن دیگر کشورها در منطقه، باید از هر وسیله ممکن از روند همگرایی در این منطقه حمایت کرد؛ به ویژه در چارچوب فضای واحد اقتصادی و جامعه اقتصادی اورآسیا. اظهارات ایگور ایوانوف وزیر خارجه سابق روسیه و دبیر شورای امنیت این کشور در سفر خود به تهران تأکید بر ضرورت فعالتر شدن سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز است:

«ما سعی داریم از طریق مکانیزم‌های چند جانبه کار کنیم. از طریق مکانیزم‌های CIS، سازمان شانگهای، سازمان همکاری آسیای مرکزی و همین‌طور به صورت دوجانبه روابطمان را گسترش دهیم. تضعیف مواضع روسیه در گذشته باعث بروز خلاء در منطقه شده و طبیعی است عرصه‌ای برای سایر کشورها باز شده است. بنابراین هر چه اقدامات ما بیشتر شود، جای دیگران تنگ‌تر می‌شود».

آقای پوتین دستور داده که شورای امنیت مسئولیت هماهنگی امور در آسیای مرکزی و قفقاز را به عهده داشته باشد. وزارت امور خارجه هم نقش خود را دارد، اما نقش هماهنگ کننده این منطقه با شورای امنیت است و ما آماده‌ایم همکاری نزدیک در این منطقه داشته باشیم. همچنین با توجه به حساسیتهای سران کشورهای آسیای مرکزی نسبت به روابط هر

یک از کشورها با روسیه، و تجربه روسیه در این خصوص، (برای مثال حساسیت ازبکستان هنگامی که روسیه با تاجیکستان یا قرقیزستان روابط گسترده تری برقرار کرده بود)، روسیه برای کاهش این حساسیتها ترجیح می دهد با مجموعه این کشورها در قالب همکاری های چندجانبه کار کند. به همین منظور روسیه درخواست عضویت در سازمان همکاری آسیای مرکزی را مطرح نمود و در ۲۸ مه ۲۰۰۴ به سازمان همکاری آسیای مرکزی با عضویت قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان پیوست. علاوه بر این با مجموعه این کشورها در قالب سازمان شانگهای همکاری نزدیکی برقرار نموده است.

در همین راستا، روسیه سعی نموده در عین حفظ کلیت مجموعه کشورهای مشترک المنافع CIS و برگزاری نشست های سالانه و دوره ای برای افزایش کارآمدی و کاهش تناقضات جامع کشورهای مستقل مشترک المنافع آن را به سازمانهای کوچکتر و تخصصی تری تقسیم نماید. از این رو در سالهای اخیر، شاهد ایجاد سازمانهای متعددی مانند «فضای واحد اقتصادی» و «سازمان همکاری های اقتصادی اورآسیا»، «سازمان شانگهای» و «سازمان امنیت دسته جمعی» هستیم.

نتیجه گیری

پس از فروپاشی شوروی، سه زیربنای تفکر سیاسی (لیبرال «آتلانتیک گرایان» - ملی گرا محافظه کار «اوراسیا گرایان» - «ملی گرایان افراطی» طرفداران تجدید حیات امپراتوری روسیه) در دستگاه حاکمه روسیه وجود داشت. در دوران یلتسین لیبرال ها موضوع روابط با غرب و آمریکا را با دیدگاه آتلانتیک گرای مورد توجه و پیگیری قرار دادند. آنها معتقدند که برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی در روسیه به حسن نیت غرب نیازمندند. در دوران پوتین ضمن حفظ روابط حسنه با آمریکا، تمایلات اوراسیا گرایان تقویت شد. به اعتقاد آنها روسیه به علت خصوصیت سرزمینی ویژه ای که دارد و گستردگی سرزمین آن در اروپا و آسیا، لازم است سیاست

متوازی را که متضمن منافع آن کشور در اروپا و آسیا باشد، تعقیب نماید. می‌توان محورهای اساسی سیاست خارجی و داخلی روسیه در شرایط حاضر را چنین خلاصه نمود:

۱. روسیه در پی احیای قدرت خود می‌باشد، اما این قدرت الزاماً بازگشت به سبک و سیاق شوروی سابق نیست.

۲. پس از یک دهه نابسامانی داخلی، دولت پوتین اولویت نخست خود را معطوف به دو مسئله اصلاح وضعیت فدرالی، و تقویت مناسبات میان مرکز و مناطق، و نیز حذف نیروی فشار بر حکومت مرکزی کرده است.

۳. احیای مجدد توانمندی‌های نظامی به منظور بازسازی اقتدار روسیه در سطح نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است.

۴. در عرصه نظام بین‌الملل روس‌ها به طور جدی در پی ایجاد یک نظام چندقطبی هستند، اما این مسئله به معنای احیای یک جنگ سرد جدید نیست. سیاست نگاه به شرق پوتین و برقراری روابط تنگاتنگ با چین و کره شمالی که در مدت کوتاهی با سفرهای پوتین به این کشورها بهبود قابل توجهی یافته، در راستای این سیاست قابل تفسیر می‌باشد.

۵. در سطح منطقه‌ای، روسیه با اقتدار بیشتری منافع ملی خود را پیگیری کرده و در آینده در مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای نقش مهمتری ایفا خواهد کرد.

۶. سیاست خارجی روسیه بر اساس واقع‌گرایی و مصلحت‌طلبی طراحی شده و در این راستا تنها به منافع ملی کشور توجه شده و ملاحظات اخلاقی و ایدئولوژیک کمترین تأثیر را در این سیاست‌ها داشته است.

در خاتمه، با مرور سیاست‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی روسیه در آسیای مرکزی به چند نکته مهم و قابل تأمل اشاره می‌کنیم. اول، سیاست امنیتی روسیه که بر مبنای مقابله با تروریسم شکل گرفته، بر تاجیکستان و قرقیزستان متمرکز است و سیاست‌های اقتصادی که در سیطره بخش انرژی قرار دارد، بر قزاقستان و ترکمنستان تأکید دارد و سیاست‌های اتحادسازی

به‌نوبه خود برای قزاقستان اولویت قایل می‌شود و در مراتب بعدی توجه خود را به قرقیزستان و تاجیکستان معطوف می‌سازد و به نظر می‌رسد در این سیاستها به ازبکستان وزن کمتری نسبت به چهار کشور دیگر منطقه داده شده است. به دنبال فشارهای اخیر غرب بر ازبکستان و وقوع انقلابهای رنگین در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، مقامات ازبک در رویکرد خود نسبت به غرب تجدیدنظر کرده و توجه روسیه به ازبکستان بیشتر شده است.

دوم، جهت‌گیری ضد غربی روسیه در منطقه است. حتی اگر سیاست امنیتی روسیه به دنبال آرمان مشترک مقابله با تروریسم و سیاست اقتصادی مستلزم مشارکت با شرکتهای آمریکایی مانند شورون باشد، تفکر زیربنایی همچنان بر مبنای بازی با حاصل جمع صفر استوار است. یعنی هر اقدامی به جلو در جهت تقویت پیوندهای میان هر یک از پنج کشور آسیای مرکزی و غرب، گامی به عقب برای منافع روسیه تلقی می‌شود. همچنانکه گفته شد مسکو بیشتر مایل به گنجاندن چین در تعاملات پیچیده در آسیای مرکزی است تا وارد شدن در پروژه‌های مبتنی بر همکاری ایالات متحده و یا اتحادیه اروپا.

نکته سوم که دارای اهمیت بسیاری است، فقدان آشکار طرحی کلی است که فعالیتهای مختلف روسیه و ابتکارات متفاوت این کشور را در آسیای مرکزی به هم پیوند دهد. هر چند ممکن است تمایل به برقراری مجدد سلطه و نفوذ روسیه را راهنمایی برای حرکات تاکتیکی دانست، اما این خواست به تنهایی قابلیت طراحی نقشه جامع و استراتژیک حضور روسیه در منطقه را ندارد و حتی می‌تواند روسیه را از پرداختن به مسایل واقعی و پایدار در خصوص امنیت آسیای مرکزی باز دارد. این مسئله نیز ناشی از ضعف کلی تفکر استراتژیک در رهبری روسیه می‌باشد. آنچه مسلم است روسیه در برقراری مجدد نفوذ خود در آسیای مرکزی در کوتاه مدت موفقیت‌های به دست آورده، اما برای پایدار نمودن این موفقیت نیازمند تفکر استراتژیک در سیاستها و برنامه‌های خود در منطقه می‌باشد.

یادداشت‌ها

1. Sheile Marmie and Erik Whitlok, "Central Asia and Economic Integration", RFE/RL Research Report, Vol.2, No.14, April 1993, p.35.
۲. الهه کولایی، «روسیه و آسیای مرکزی: امکانات و محدودیت‌ها...»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۹.
3. Martin Klatt, "Russians in the Near Abroad", RFE/RL Research Report, Vol.3, No.32, 19 Aug. 1994, pp.33-37.
۴. ناصر ثقفی عامری، «بررسی اجمالی موقعیت استراتژیکی و سیاست خارجی شوروی»، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۳، تیر و شهریور ۱۳۶۶، ص ۵۱۰.
5. Reuters, Moscow, Dec 18, 1999.
6. Sergei Khenkin, "Separatism Russia: have we left it behind?" Proet Contra, Moscow, Vol.2, Spring 1994, pp.5-19.
7. M. A Smith, "Geopolitical Challenge to Mascow in the Transcaucasus", Conflict Studies Research Center, Sep 1999, p.2.
8. Anatoli gromyko, "Russia and the World of Islamic", Russia and the Muslim World, No.5 (71), 1998, p.14.
9. Alvin z. Rubinstein, "The Transformation of Russian Foreign Policy" in the International Dimension of Post Communist Tranitions in Russia and the New States of Eurasia, Editor Karen Dawisha, M.E. Sharpe, New York, London, 1997, p.42.
۱۰. سخنرانی کوزیرف در دانشگاه کلمبیا، Itar - Tass در ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۲ در Sov - FBIS، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۲، صص ۷ و ۸.
۱۱. ۲۸ ژانویه ۱۹۹۲، الحیات، و Russiskaya Gazeta, Jan 21, 1992, p.5.
12. FBIS - Sov. (TASS, March 26, 1992), pp.19-20.
13. Sergei Stakevich, "Russia in Search of Itself", The National Interest, Summer 1992, No.28, p.48.
14. Itar Tass, World SER, 17 June 1992.
15. Mohiaddin Mesbahi, "Russia and the New Muslim States: Change or Continuity", Central Asian Survey, 1993, 12(2), pp.117-122.
۱۶. ناصر ثقفی عامری، «مبانی رویکردها و سیاستهای راهبردی در روسیه»، پیشین، ص ۱۱.

17. Bolsky, A. "The Crisis Isn't So Terrible if We Don't Lose Our Heads", *Robochaya Tribuna*, 29 Sep, 1992, pp.2-3.
18. Mikhail Tsyarkin, "The Politics of Russian Security Policy" in *State Building and Military Power in Russia and the New States of Eurasia*, edited by Bruce Parrot, M.E. Sharp, New York, London, 1995, p.31.
19. Roy Allison (ed.), *Security Dilemmas in Russia and Eurasia*, London: Royal Institute of International Affairs, 1998, pp.34-38.
۲۰. سخنرانی دیمیتری یوریکف، مورخ ۸۱/۴/۲۷ در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها، شماره ۱۳۰، مهر ۱۳۷۸.
21. Lena Jonson, *Russia and Central Asia*, London, The Royal Institute of International Affairs, 1998, p.76.
22. *Ibid.*
۲۳. یوریکف، پیشین.
24. Jonson, *op.cit.*, p.77.
۲۵. میزگرد «آینده روسیه: تداوم یا تغییر در سیاست خارجی»، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، سوم مرداد ۱۳۷۹.
۲۶. گزارش اداره اول کشورهای مشترک‌المنافع وزارت امورخارجه، «تغییر رویکرد روسیه نسبت به CIS»، ۲۸ آبان ۱۳۸۴.
۲۷. همان.
28. Baev, Pavel K. "Assessing Russia's Cards: Three Petty Games in Central Asia", *Cambridge Review of international Affairs*, Vol.17, Number 2, July 2004, p.279.
۲۹. پیشین، گزارش اداره اول کشورهای مشترک‌المنافع وزارت امورخارجه.
۳۰. «رقابت نظامی روسیه و غرب در آسیای مرکزی»، گاهنامه تحلیل سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل، شماره ۱۱۳، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۳۱. این سازمان قبلاً به صورت پیمان بود که روسیه برای افزایش کارایی آن پیشنهاد نمود آن را به سازمان تبدیل کنند.
۳۲. ناصر ثقفی عامری، «مبانی رویکردها و سیاستهای راهبردی در روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۸.